

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين ،و اللعن الدائم على اعدائهم  
اجمعين

### بیان موضوع بحث

موضوع بحث امور مالی مستحدث است. قبل از وارد شدن به اصل بحث مقدمه ای در تعریف موضوع و بیان مراحل بحث از موضوع مطرح می شود. از آنجایی که امور مالی مستحدث قسمی از مسائل مستحدثه است، ابتدا باید مسائل مستحدثه تعریف شود:

مسائل مستحدثه که گاهی از آن تعبیر به «نوازل» یا «قضایای مستجده» یا «قضایای معاصره» می شود، مراد از آن هر موضوع جدیدی است که باید حکم شرعی آن بیان شود، اعم از این که این موضوع اصلا در گذشته نبوده و یا این که موضوع در گذشته بوده ولی تغییری در آن رخ داده که احتمال می رود باعث تغییر حکم آن شده باشد پس موضوعات مستحدثه بر دو قسم اند.

قسم اول مثل نقود اعتباریه است که در قدیم مطرح نبوده و آن چه در قدیم به عنوان پول مطرح بوده، خود ارزش ذاتی داشته است نظیر درهم و دینار که از طلا و نقره بود، یا مثل انواع معاملات جدیدی که در قدیم مطرح نبوده است؛ و قسم دوم مثل بحث بیع دم یا بیع اجزاء میته است که موضوع آن یعنی دم و اجزاء میته در گذشته وجود داشته، اما منفعت عقلائی نداشته تا مورد معامله قرار گیرد. پس موضوع مسائل مستحدثه امری است که با وصف موجودش در سابق وجود نداشته، حال یا اصل موضوع در سابق نبوده یا بهذا الوصف جدید در سابق وجود نداشته است.

مسائل مستحدثه قابل اندراج در ابواب مختلف فقهی هستند و خصوصیت این مسائل این است که نص خاصی در مورد آن ها وجود ندارد. می توان در یک تقسم بندی کلی، این مسائل را در دو قسم قرار داد زیرا این مسائل یا از سنخ مسائل مالی و مرتبط به امور مالی اند مثل انواع معاملات مستحدثه، و یا مسائلی هستند که به امور مالی مرتبط نیستند که خود این قسم انواع مختلفی دارد: زیرا برخی از آن ها مربوط به بحث طب هستند مثل بحث مرگ مغزی یا بحث پیوند اعضا یا تشریح، و برخی از آنها مربوط به عبادات اند مثل صلات و صوم در مناطق قطبی یا صلات در سفرهای فضایی و مثل سعی در طبقات مسعی یا طواف در طبقات فوقانی، و برخی از آن ها نه طبی است نه عبادی بلکه مربوط به معاملات به معنای اعم است مثل بحث ذبح در مکائن حدیثه یا احداث شوارع و طرق در مواردی که متوقف بر تخریب بیوت مردم است.

موضوع بحث ما در این جلسات قسم اول است، یعنی مسائل مستحدثه ای که مربوط به امور مالی باشد، چه از سنخ معامله و عقود باشد مثل بحث از عقد بیمه، معاملات جدید بانکی، معاملات بازار بورس، و چه خود معامله نباشد اما مربوط به امور مالی باشد، مثل بحث ضمان کاهش ارزش پول. البته عمده بحث در مورد معاملات مالیه مستحدث است و بحث از قضایای مالی که از سنخ معامله و قرارداد نباشد بصورت تبعی و الحاقی انجام می گیرد.

### بیان مراحل بحث از موضوع

بحث در موضوع امور مالی مستحدث، در سه مرحله مطرح می شود:

مرحله اول: بیان منهج درست و شیوه استنباط در مسائل مستحدثه، مرحله دوم: بیان قواعد عامه ای که بر معاملات به طور کلی حاکم است و طبعا قابل تطبیق بر امور مالی مستحدثه است، و مرحله سوم: بحث از خود عناوین خاصه معاملات مستحدثه.

## مرحله اول، منهج دراست موضوعات مستحدثه

منهج دراست و تحقيق در موضوعات مستحدثه، فرقى با منهج دراست امور غير مستحدثه در اصل روش بحث ندارد، و مثل موضوعات غيرمستحدثه بايد در دو مرحله دليل اجتهادى و اصل عملى بحث شود و در مرحله دليل اجتهادى هم بايد حكم مساله به عنوان اولى و ثانوى مورد بررسى قرار گيرد، هرچند نص خاصى در مورد موضوعات مستحدثه وجود ندارد اما با ارجاع اين موضوعات به قواعد عامه مى توان حكم قضيه مستحدثه را به دست آورد. پس منهج بحث در مسائل مستحدثه، همان منهج بحث در مسائل غير مستحدثه است، بلكه در مسائل مستحدثه دو جهت امتياز وجود دارد كه باعث خصوصيت اين مسائل شده است:

جهت اول: با توجه به اين كه موضوع مستحدث در سابق وجود نداشت، طبعا ادعاى اجماع در خصوص مساله مستحدثه معنى ندارد، و همين طور استدلال به سيره عقلاييه در خصوص موضوع مستحدثه معنى ندارد مگر اين كه مبناء در بحث حجيت سيره عقلاييه قائل شويم به اين كه سيره مستحدثه هم مثل سيره معاصر عصر معصوم حجت است.

جهت دوم خصوصيت مسائل مستحدثه اين است كه غالبا اين موضوعات خصوصا در قسم امور مالى مستحدث، مشتمل بر نوعى غموض و ابهام در تحليل حقيقت و ماهيت خود هستند برخلاف موضوعات قديمه كه معروف بين مردم بوده است، لذا استنباط حكم موضوعات مستحدثه متوقف بر اين است كه حقيقت موضوع مستحدث را به درستى تبين و تحليل كرده باشيم، و براى پيدا كردن احاطه و خبرويت در تحليل موضوع مستحدث، طبعا بايد معلومات و اطلاعات مربوط به اين موضوع را تحليل كرد ولو با رجوع به نظريات اهل فن در موضوع، اعم از اهل طب يا اهل اقتصاد يا اهل علم جغرافيا. اما نکته مهم در اين جا اين است كه معنى رجوع به اهل فن در تشخيص

موضوع مستحدث، این نیست که در تعیین حکم این موضوع هم تابع نظر اهل فن باشیم بلکه در تطبیق عناوین خاصه مذکور در ادله بر موضوعات، تابع موازین کلی استنباط هستیم و ملاک در انطباق عناوین شرعی، عرف است. برای توضیح این مطلب سه مثال را مطرح می کنیم:

**مثال اول:** یکی از موضوعات مستحدث، بحث مرگ مغزی است که مغز شخص از کار می افتد ولی قلب زنده است و تا دستگاه را قطع نکنند قلب کار می کند. بحث این است که آیا شخصی که مرگ مغزی پیدا کرده شرعا احکام میت را دارد یا نه و اگر در مورد میت قائل به جواز پیوند اعضا شدیم، آیا پیوند زدن اعضا چنین شخصی جائز است (حال مع الوصیه یا مطلقا) یا نه. در این مساله مستحدث برای فهم حقیقت این موضوع و تبیین حال مرگ مغزی، طبعا باید به نظر پزشکان رجوع کنیم تا بفهمیم که آیا چنین شخصی قابل برگشت به زندگی است یا نه، اما اگر در این قسمت از قول اهل فن به این نتیجه رسیدیم که این شخص به زندگی بر نمی گردد، معنایش این نیست که در حکم شرعی بگوییم میت است و احکام میت بر او بار می شود، بلکه برای ترتیب احکام میت بر شخصی که دچار مغزی شده است باید ببینیم که آیا مفهوم عرفی موت شامل این فرد می شود یا نه و حاکم در این بخش عرف است، لذا اگر عرف گفت ملاک موت این است که هم قلب از کار بیفتد هم مغز، حق نداریم که احکام میت را بر این شخص بار کنیم ولو این شخص به تشخیص اهل فن قابل برگشت به زندگی نباشد. بنابراین این که بعضا قائلین به این که مرگ مغزی موت نیست را متهم می کنند به این که شناختی از حقیقت موضوع مرگ مغزی ندارند، اتهام نابه جایی است چون ممکن است با علم به حقیقت این موضوع و این که این شخص به زندگی باز نمی گردد، قائل به عدم ترتب احکام موت شویم به این استدلال که عرفا موت صدق نمی کند؛ چون بحثی نیست در این که عرف در تشخیص مفاهیم حجت است، بلکه حتی اگر اختلاف

عرف و اهل فن در این قسمت را اختلافی مصداقی بدانیم و بگوییم این که عرف احکام موت را بار نمی کند از باب خطا در تطبیق است و اهل فن نظر عرف را تخطئه می کنند، باز هم خود این بحث محل کلام است و عده ای از محققین قائل اند به این که نظر عرف در تشخیص مصادیق هم حجیت دارد، البته عرف دقیق که بعد از تنبه از نظر خود بر نگردد.

**مثال دوم:** مثال دوم در این زمینه، بحث اوراق نقدیه است. احکام متعددی مربوط به این اوراق مطرح است که یکی از آنها بحث ضامن بودن یا نبودن در موارد کاهش قدرت خرید (در مهریه یا دین یا بیع نسیه) است. در اینجا باید حقیقت اوراق نقدیه را بشناسیم و بفهمیم که آیا این اوراق، مثلی اند (و ضامن در مثلیات به برگرداندن همان کمیت از عین است چه قیمتش بالا برود چه پایین برود و تفاوت قیمت در مثلیات اثری در اداء دین ندارد) یا این که حکم قیمی را دارند و طبعاً ضامن آنها به حسب قیمت است، و ضامن به مثل در جایی است که شیء جزء متاع باشد اما اوراق نقدیه که فقط وسیله مبادله اشیاء اند و خودشان منفعتی ندارند ضامن در آنها ضامن به مثل نیست. یا این که اگر چه این اوراق مثلی اند ولی در اداء مثلیات باید حیثیت مثلیت حفظ شود و در اوراق نقدیه حیثیت قدرت خرید، مقوم اوراق نقدیه است و وقتی این عنوان منتفی شد دیگر این ورق مثل آن ورق سابق نخواهد بود طبعاً باید به قیمت محاسبه شود.

پس باید بحث کنیم در تشخیص حقیقت اوراق نقدیه از این حیث که آیا این ها سند دین اند یعنی معادل مقداری از طلا و فاکتور خرید طلا هستند، یا این که خود این اوراق، مال مستقل حساب می شوند مثل سایر اموال، هر چند اعتبار موجب مالیت دار شدن این اوراق شده است اما این اعتبار، حیثیت تعلیلیه است نه تقییدیه لذا همین کاغذ است که مالیت دارد، بنابراین اوراق نقدیه با دست چک ها متفاوت است، و در مقام استدلال بر این مطلب گفته اند که نشانه تفاوت این است که در چک، در حقیقت

با خود چک معامله مال نمی شود لذا اگر ورق چک از بین رفت آن چیزی که چک سند او بود از بین نمی رود و نه قبض حساب می شود نه اداء دین شده است، برخلاف اوراق نقدیه که اگر از بین بروند در مقابل آنها چیز دیگری وجود ندارد. (گفته می شود که تراول ها همین دو مرحله را طی کرده اند یعنی ابتدا براساس شماره چک که سند مبلغ بود، مبلغی را به صاحب چک بر اساس آن شماره می دادند، اما بعدا اعلام کردند که از این به بعد اگر این اوراق از بین رفت تمام است و بانک در ازاء شماره تراول چیزی به صاحب تراول نمی دهد).

بنابراین در تشخیص ماهیت این اوراق باید به اهل فن رجوع کنیم، اما معنای رجوع به اهل فن این نیست که در جهات موثر در تعیین حکم هم به آنها رجوع کنیم، بلکه این مطلب تابع موازین کلی استنباط حکم است.

**مثال سوم :** مثال ارز دیجیتال است ، بحث شده آیا می شود با این ها معامله کرد یا نه؟ در خرید و فروش کالاها بجای پول رائج می توان از ارز دیجیتال (العمله الالکترونیکیه) استفاده کرد یا نه ؟ برای جواب این سوال، باید حقیقت این ارز دیجیتال معلوم شود که چیست در این قسمت بامراجعه به اهل فن معلوم می شود که ارز دیجیتال وجود فیزیکی محسوس ندارد بلکه عبارت است از مجموعه رمزهایی که از طریق عملیات رمزنگاری بوسیله کامپیوتر در فضای اینترنت تولید می شود ، اما این که معامله با آن جایز است یا نه و می تواند مبیع یا ثمن قرار بگیرد یا نه، مربوط به این است که شرایط معاملات خاصه در این مورد وجود دارد یا خیر، لذا اگر گفتیم از شرایط مبیع این است که عین خارجی باشد نمی توان این ارزها را مبیع قرار داد.

پس مسائل مستحدثه از حیث منهج دراست و استنباط فرق جوهری با مسائل غیر مستحدثه ندارد، این به حسب روش استنباط در فقه امامیه، بلکه به حسب فقه عامه هم

فرقی در منهج بحث بین مسائل مستحدثه و غیرمستحدثه نیست و این که برخی از نویسندگان مراحل خاصه ای برای حل مسائل مستحدثه و اجتهاد در قضایای معاصره از دیدگاه عامه ذکر کرده اند و گفته اند که «اگر مساله از ادله اربعه به دست نیامد باید از طریق مقاصد شریعت و سد ذرائع، و قیاس جواب مساله مستحدثه را داد و مصالح و مفاسد هر کدام از حکم حرمت و اباحه را بررسی کرد و این قاعده را رعایت کرد که دفع مفاسد اولی از جلب مصلحت است و امثال ذلک» به جهت خصوصیت مسائل مستحدثه نیست، بلکه رجوع عامه به این امور از این باب است که اساسا عامه چه در مسائل مستحدثه و چه مسائل غیر مستحدثه این مراحل را طی می کنند و بعد از ادله اربعه به مقاصد الشریعه و قیاسات تمسک می کنند، نه این که مسائل مستحدثه در این جهت خصوصیتی داشته باشد؛ بنابراین منهج استنباط مسائل مستحدثه چه در فقه شیعه چه فقه عامه تفاوتی با منهج استنباط مسائل غیر مستحدثه ندارد.

از طرائف این باب این است که برخی نویسندگان عامه در مسائل مستحدثه گفته اند در جایی که نص نباشد باید به قیاس تمسک کنیم و برای جواز عمل به قیاس، به نامه عمر به ابوموسی اشعری تمسک کرده اند «قایس الامور عند ذلک واعرف الامثل ثم اعمل فیما تری» که از مواردی است که فی المجیز و المجاز و مورد الاجازه اشکال و منع.

*نقاطی که باید در بررسی حکم معاملات مستحدث رعایت شود*

با توجه به این دو خصوصیت مسائل مستحدثه و بادر نظر گرفتن ضوابط استنباط احکام شرعیه در دو مرحله دلیل اجتهادی و اصل عملی بصورت عام می توان گفت استنباط حکم شرعی در معاملات مالیه مستحدثه احتیاج به طی مراحل و رعایت نقاطی دارد که میتوان آنها را ضمن شش نقطه بیان نمود :

**نقطه اول:** تحدید موضوع در قضیه مالیه و تعیین حقیقت آن، ابتدا باید نفس موضوع

معلوم شود و حقیقتش روشن شود که این امر با جمع معلومات مربوط به موضوع

محقق می شود، مثلاً در مورد عقد بیمه باید ببینیم که آیا عقد بیمه را می توان تحت عقود سابقه مندرج کرد کما این که برخی محققین قائل اند که حقیقت عقد بیمه همان هبه مشروطه است یا این که بیمه باتوجه به مقومات و خصوصیاتش که دارد در هبه مشروطه نمی گنجد؟ .

**در نقطه دوم** بعد از شناخت دقیق موضوع، باید ببینیم که کدام یک از قواعد کلی معاملات بر این قضیه مستحدثه منطبق می شود اگر در عقود رائج مندرج باشد که احکام آن عقود بر آن مترتب می شود، اگر در عقود رائج مندرج نباشد آیا می توان به مقتضای عمومات صحت عقود حکم به صحت آن کرد یا نه؟.

**در نقطه سوم** باید ببینیم که آیا شرایطی که برای صحت معاملات معتبر است در مورد معامله مستحدثه مورد بحث موجود است یا خیر، و همچنین موانع صحت معاملات در مورد این معامله مستحدثه مفقود است یا خیر.

مثلاً در مورد عقود اذعان (که به این نحو است که یک طرف عقدی را ارائه و پیشنهاد می کند و بندها و شروطی برای آن عقد می گذارد، اما طرف مقابل چاره ای جز قبول این بندها ندارد و حق تغییر و تبدیل این بندها را ندارد و فقط باید این پیشنهاد را قبول یا رد کند، مثل مبلغی که شرکت گاز از مردم می گیرد که مردم حقی در تعیین قیمت گاز و شرایط آن ندارند یا مثل بلیط های قطار و هواپیما.) بحث شده است که آیا این عقد واجد شرایط صحت عقد است، یا این که این از مصادیق اکراه در معامله است لذا عقد صحیح نیست یا این که اکراه در جایی مطرح است که از ابتدا خود شخص نسبت به انجام یا قبول قرارداد مجبور باشد نه جایی که با اختیار خودش به مفاد قرار داد با بندها و شروط خاص تن می دهد.

البته از جهت صغروی هم جای بحث هست که آیا این عقد جدیدی است یا نه، و ممکن است بگوییم در مثال بلیط هواپیما و قطار این عقد به عقد اجاره، و در بحث شرکت گاز به عقد بیع برمی گردد (که این در نقطه اول باید بررسی شود) و در نقطه سوم باید ببینیم که آیا این مصداق اکراه و عدم اراده است، یا این که اکراه در جایی مطرح است که از ابتدا خود شخص نسبت به انجام یا قبول قرارداد مجبور باشد نه جایی که با اختیار خودش به مفاد قرار داد با بندها و شروط خاص تن می دهد.

یک مساله ای که جدیداً مطرح شده، این است که اگر یکی از دو طرف معامله یا هر دو طرف، حق تعدیل داشته باشند مثلاً شرط بگذارند که اگر قیمت بازار بیشتر شد فروشنده قیمت را تبدیل به قیمت بیشتر کند، آیا چنین شرطی صحیح است یا نه. در عقود اذعان هم این طور است که گاهی شرکت گاز برای خود حق تعدیل قائل شده است که بحث مستقلی دارد. این در مورد شرایط صحت معاملات.

از طرف دیگر چون بعضی از امور بعنوان موانع صحت معاملات شمرده شده اند مثل جهالت، غرر، تعلیق و غیره باید ببینیم که آیا عقد مستحدث مشتمل بر این موانع است یا نه. مثلاً در مورد عقد بیمه اشکال شده است که بنابراین که عقد بیمه عقدی مستقل باشد عوضین در این عقد معلوم نیست، لذا مانع از صحت عقد وجود دارد چون معلوم نیست که اداره بیمه خسارتی بدهد یا نه، یا این که چه مقدار بدهد؛ که البته از این اشکال جواب داده شده است که در عقد بیمه عوض، خود مسئولیت و تعهد خسارت است که این تعهد و مسئولیت امری معلوم است، نه این که مقدار خسارت عوض باشد تا اشکال جهالت وارد شود. اما اگر عقد بیمه هبه مشروطه باشد نه عقد مستقل، این که خسارت بدهد بعنوان شرط خواهد بود و این مقدار جهالت در شرط مشکلی ایجاد نمی کند.

**نقطه چهارم** این است که ما در عقود مواردی داریم که شارع حکم به بطلان آنها به عنوان خاص کرده است. در این مرحله باید احراز کنیم که معامله مستحده مصداق این عناوین نباشد. مثلاً بیع دین به دین در ادله مورد نهی قرار گرفته است و در جایی که دین از قبل نبوده و با خود معامله دین محقق می شود (کالی به کالی) یعنی ثمن کلی در ذمه باشد، این هم طبق نظر مشهور باطل است ولو دلیلشان تمام نیست. در مورد کالاهایی که وارد می کنند که تعبیر به عقد تورید می شود، گفته شده که هم متاع به تدریج داده می شود و هم ثمن به تدریج پرداخت می شود که باید بحث شود که این آیا مشکل بیع کالی به کالی را دارد یا نه، و مصداق بیع دین به دین که منهی عنه است می شود یا نه.

یا به عنوان مثال، در بحث ربا بنابر مبنای مرحوم امام که موضوع حرمت و بطلان ربا عنوان خاص قرض یا بیع ربوی نیست، بلکه هر معاوضه ای که مقصود از آن رسیدن به زیاده تضمینی باشد و غرض از آن همان غرض ربا باشد حرام یا علاوه بر حرمت باطل هم است، طبق این مبنی خود این عنوان یک عنوان محرم است و ما در نقطه چهارم باید ببینیم که معامله مستحدث مصداق این عنوان منهی عنه (معامله ای که غرض از آن غرض رباست) قرار می گیرد یا نه.

**نقطه پنجم** این است که ببینیم آیا عناوین ثانویه مثل حرج، ضرر، اخلال به نظام و غیره، بر این معامله مستحدث منطبق می شود یا نه، و اگر می شود آیا انطباق این عنوان موجب تغییر حکم معامله می شود یا نه. البته این مسلم است که این عناوین حکم تکلیفی را عوض میکنند (ما من محرّم الاّ و قد أحلّه الله لمن اضطرّ الیه) و همینطور در موارد حرج و غیر آن اما بحث در این است که آیا انطباق عنوان ثانوی، از نظر حکم وضعی هم مفید است و موجب حکم به صحت می شود یا خیر؟

نقطه ششم این است که بعد از گذشت از مراحل قبلی باید ببینیم که مقتضای اصل عملی بعد از این که دست ما از ادله اجتهادیه (اعم از عنوان اولی و ثانوی) خالی شد، چیست، هم به لحاظ حکم تکلیفی و هم به لحاظ حکم وضعی (صحت یا فساد).

### مرحله دوم، بیان قواعد عام حاکم بر معاملات مالی

تعیین حکم مسائل مستحدث مالی متوقف بر این است که قواعد عامه حاکم بر معاملات (که بر معاملات مالی مستحدث نیز تطبیق می شود) را بررسی کرده باشیم. برای توضیح کلام در این مرحله بیان مقدمه ای لازم است:

#### مقدمه

ابواب فقه تقسیم شده است به معاملات و عبادات، و معاملات هم تقسیم شده است به معاملات به معنای اخص که مراد از آن عقود و ایقاعات است، و معاملات به معنای اعم، عقود اعتباراتی است که متقوم به اراده دو طرف است، و ایقاعات اعتباراتی است که در تحقق آنها اراده بیش از یک نفر دخلی ندارد. عقود هم تقسیم شده است به عقود اذنیه و عهدیه:

عقود عهدیه عقود است که مشتمل بر التزام دو طرف باشد و متن عقد متضمن التزام دو طرف عقد نسبت به امری باشد، اعم از این که التزام را در لفظ آورده و انشاء کنند یا این که به حمل شائع التزام باشد.

عقود اذنیه عقود است که مضمون آنها غیر از اذن چیز دیگری نیست، و التزام در مورد آنها وجود ندارد و قوامش به همان اذن است لذا بقاء عقد، دائر مدار بقاء اذن است و ینتفی بانتفائه، مثل وکالت و عاریه.

مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی گفته اند که این تقسیم مسامحی است چون معنای عقد، التزام است و مفهوم التزام در حقیقت عقد اخذ شده، پس عقود اذنیه در حقیقت عقد نیستند و فقط از این جهت که هم ایجاب دارند و هم قبول، تعبیر به عقد شده است، والا حقیقتاً عقد نیستند.

اما این اشکال ریشه دارد در این مطلب که حقیقت عقد را به التزام و تعهد معنی کرده اند طبق نظر معروف که عقد را به «العهد المشدد» یا «شدّ ابدالالتزامین بالالتزام الآخر» تعریف کرده اند، اما اگر در تعریف عقد، این مبنی را قبول نکردیم بلکه گفتیم حقیقت عقد، ربط یک اعتبار به اعتبار دیگر است چه از سنخ التزام باشد چه نباشد و التزام را از مقوم عقد بودن حذف کردیم، تقسیم عقود به اذنیه و عهدیه تقسیمی حقیقی می شود نه مسامحی.

عقود (چه عهدیه و چه اذنیه) تقسیم می شوند به عقود مالی که مقصود از ایجاد عقد رسیدن به مال باشد، و عقود غیر مالی که مقصود در آن امر آخری غیر از مال است ولو ممکن است در ضمن آن مال هم مطرح شود اما مقوم عقد نیست مثل عقد نکاح که هدف اصلی از آن ایجاد علقه زوجیت بین زن و مرد می باشد. ما در بحث قواعد عامه و مباحث آینده در مورد قسم اول یعنی معاملات مالی مستحدث بحث می کنیم.

#### طرح بحث

پرداختن به بحث قواعد مشترک عقود مالی متوقف است بر مطرح شدن مطالب که جهت مقدماتی نسبت به آن قواعد دارند، زیرا این عقود متضمن نقل و انتقال مال هستند و مراد از نقل و انتقال هم نقل و انتقال از مکانی به مکان دیگر نیست بلکه ملکیت یا حق است که انتقال پیدا میکند، لذا لازم است قبل از پرداختن به قواعد عامه، عناوینی نظیر «ملک» «مال» «حق» و مطالب مربوط به آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد، و نیز از جهت اینکه بحث از احکام عقود متوقف بر شناخت حقیقت و خصوصیات

آن است لذا بحث از حقیقت «عقد» و خصوصیات آن هم باید قبل از ورود در بحث قواعد عامه و احکام عقود مطرح شود. براین اساس بحث از این چهار امر به عنوان مقدمه مطرح می شود:

ملک ، مال ، حق ، عقد

و بعد از بحث از این مقدمات چهارگانه بحث از قواعد مشترک امور مالی هم در چهار فصل مطرح می شود:

فصل اول: بیان مقتضای اصل لفظی و عملی در عقود و ادله ای که از آنها صحت عقود به نحو عام استفاده می شود مثل اوفوا بالعقود، و بحث از شمول آنها نسبت به عقود مستحدث. و همین طور این که آیا اصل در معاملات لزوم است یا نه، و سپس بیان مقتضای اصل عملی .

فصل دوم: بحث از ارکان عقد و شرایط صحت عقد و موانع صحت عقد

فصل سوم: بحث از موجبات انحلال و فسخ عقود و احکام آن

فصل چهارم: بحث از احکام اشیاء و اعیانی که با عقد فاسد اخذ شده اند، یعنی احکام مقبوض به عقد فاسد، هم از حیث تکلیفی که آیا مقبوض به عقد فاسد جواز تصرف دارد یا نه، و هم از حیث وضعی که آیا ضمان دارد یا نه ؟ علاوه بر ضمان نسبت به اصل آیا نسبت به منافع هم ضمان ثابت است؟

پس مرحله ثانیه مشتمل شد بر چهار مقدمه و چهار فصل.